

«... و با اعتماد به نفس بنویس «در آغاز کردار بود»»<sup>۱</sup>

فلسفه جدید از آغاز ملازم شک بود و با مساعی فکری برای غلبه بر آن، بسط یافت. اما شاید کمتر کسی از فیلسوفان عصر جدید به اندازه ویتگنشتاین بیواسطه و مستقلاً به این مسئله پرداخته باشد. تأملات او درباره شک و یقین بخصوص در یادداشتهای ماههای آخر عمرش پیداست؛ یادداشت‌هایی که شاگردانش پس از مرگ او در کتابی با نام در باب یقین آنها را منتشر کردند. او البته پیش از آن هم به این مسئله بی توجه نبوده است. آراء ویتگنشتاین درباره یقین، ثمره نظام فکری است که او در برابر کل نظامهای فکری در تاریخ فلسفه به وجود آورد و بر اساس آن بخصوص فلسفه جدید را - که دکارت مؤسس آن بود - به محکمه برد. فلسفه دکارت کوششی بود برای آن که از خود شک آلتی ساخته شود برای بازنگری شناخت و نفی شک. دکارت بنای کار را بر شک مطلق نهاد؛ شک در هر آنچه آدمی می‌داند یا می‌بیند. نه قضایای ریاضی از شک در امان‌اند و نه احکام تجربی؛ چه بسا اهریمنی همواره در کار فریفتن آدمی است تا وی ساده‌دلانه گرد برخاسته را حقیقت بپندارد و شاید آنچه به گمان وی بدیهی‌ترین امور است و هیچ عاقلی در آن تردید نکرده، چیزی جز خواب و سراب نباشد. اما در این فرض هر اندازه هم که پیش برویم، تشکیک در خود شک - به نظر دکارت - ناممکن است. آنکه شک می‌کند فکر می‌کند و آنکه فکر دارد وجود دارد. از یقین به وجود خود است که یقینهای دیگر می‌رسد و این بار با هیئتی تغییرناپذیر؛ چرا که محک شک به میان آمده و هر دانسته‌ای که از این شک مطلق بی‌تغییر بیرون شده، الی‌الابد یقینی

است.

میراث دکارت برای فیلسوفان، بیش از آنکه یقین حاصل از شک دستوری باشد، جدایی ذهن شناسا از متعلق شناخت بود. در قرن بیستم استاد فلسفه‌ای که ویتگنشتاین بر سر درش حاضر می‌شد (و فیلسوفی خود را با حیرت از واضحترین عبارات او نشان می‌داد)، جرج ادوارد مور، برای رد شکاکیت جانب عقل سلیم را گرفت. در مقالاتی که ویتگنشتاین هم آنها را خواند و در تأملاتش درباره یقین نقدشان کرد، مور مدعی شد که بالا بردن دست و اعلام اینکه این دست است، برهانی است روشن بر وجود عالم خارج از ذهن و نفی قاطع هرگونه شکاکیت. به نظر مور آدمی چیزهایی را به یقین و بداهت کامل می‌داند و برای یقین و دانستن خود هیچ استدلالی ندارد؛ اما در این باره نه نیازی به استدلال هست و نه به ایمان تا پشتوانه یقین شود.<sup>۲</sup>

تحلیل ویتگنشتاین درباره شک و یقین با خطاب به مور آغاز می‌شود: «اگر تو می‌دانی که در اینجا دستی هست، همه مابقی را به تو وامی‌گذاریم»<sup>۳</sup> آراء ویتگنشتاین البته یکسره با نظام فکری متأخر او مربوط می‌شود. هر چند در نظام اولیه فلسفه او نیز عنایتش به این مسئله هویداست.

آغاز کار ویتگنشتاین با قبول اصول پوزیتیویسم بود. در رساله منطقی - فلسفی،<sup>۴</sup> کتابی که بیانیه فلسفه تحلیلی در انگلستان آغاز قرن بیستم شد، اعلام می‌شود که «هیچ چیز نباید گفت جز آنچه می‌تواند گفته شود، یعنی قضایای علم طبیعت»<sup>۵</sup> گویی این اصل کانت تأیید می‌گردد که فهم آدمی در حد طبیعت می‌ماند و پیشتر رفتن، گرفتار شدن در تعارضات و احکام جدلی‌الطرفین است. محمل فلسفه برای پرداختن به هستی، زبان است و زبان تصویر عالم واقع است، یعنی عالم طبیعت که با حواس درک می‌شود. از این رو جز نامهایی که متناظر اشیاء خارجی‌اند، چیزی در زبان معنا ندارد. سخن گفتن درباره من و خدا و اخلاق

و مرگ و بسیاری امور از این دست، به احکام و قضایایی می‌انجامد که بی‌معنا و مهمل‌اند. بعضی امور که در عالم نیستند بلکه مرزهای عالم را می‌سازند، در زبان «بیان» نمی‌شوند؛ اینها را فقط می‌توان «نشان داد». تهاافت فلاسفه همه از اینجاست که می‌خواهند اموری بیان‌نشدنی را در ظرف زبان بریزند. این امور معاینند و معماهایی ناگشودنی. زیرا «اساساً اگر بتوان پرسشی را مطرح کرد، پاسخ هم می‌توان به آن داد»<sup>۶</sup> در عالم رازهایی هست که زبان حتی از پرسش درباره آنها ناتوان است. بر این اساس، شک ورزیدن نیز در جایی معنا دارد که بتوان پرسید و پرسش آنجاست که پاسخی هست و پاسخ آنجا که بتوان چیزی گفت.

ویتگنشتاین با این گمان که به این ترتیب کار فلسفه را یکسره کرده است سال‌ها از زندگی دانشگاهی دور شد. اما رفته رفته «رازها»ی رساله در تفکر او رسمیت و معنا یافتند. او حکم جزمی به محوریت زبان علوم تجربی را وانهاد و به معناداری زبانهای غیرعلمی اذعان کرد. قضایای اخلاقی و دینی و هنری، معتقدات جادویی مردمان بدوی غیراروپایی، همانقدر صحت و قوت دارند که یافته‌های دانشمند در آزمایشگاه طبیعت. به این نحو ویتگنشتاین دومی شکل گرفت که تصور کاربردی بودن زبان را جانشین نظریه تصویری معنا کرد. او در تحقیقات فلسفی،<sup>۷</sup> که ثمره این دوره فکری بود، اعلام کرد زبان علوم تجربی یک بازی زبانی (Sprachspiel) است در میان بی‌نهایت بازی زبانی هم‌ارز. هر زبانی مفاهیم را به طریق خاص خود بیان می‌کند و قواعدی خاص خود دارد که هر آنکه آن بازی زبانی را بپذیرد باید از آن قواعد پیروی کند. بنابراین، سخن دکارت که «البته رأی صواب و حقیقت یکی نیست»<sup>۸</sup> به تمامی خطاست. هر بازی زبانی بر اساس قواعد خود حقیقتی را بیان می‌کند و بدون توجه به تفاوت‌های بازی‌های زبانی، در پی هیچ حقیقتی نمی‌توان دویید. علاوه بر این، همانطور که بازی شطرنج

فاطمه مینایی

از یقین گم شده

فعالیت است، زبان‌آوری و زبان‌ورزی نیز فعالیت و کارکردی است بر مبنای قاعده‌ای که مقبول دیگرانی واقع شده که وارد آن بازی زبانی خاص می‌شوند. اینجاست که هم شک مطلق دکارت و هم دفاع مور از عقل سلیم در برابر تشکیک‌های فیلسوفان، نافرجام و نابه‌جاست. ویتگنشتاین البته حامی شکاکیت و اهل تعطیل در شناخت نیست. اما کار مور را خلط دو بازی زبانی متمایز و متفاوت می‌داند. مور بازی زبانی روزمره را به کار می‌برد تا قضایایی را در بازی زبانی فلسفه، رد و اثبات کند. حال آنکه در بازی زبانی روزمره تردید در وجود اشیاء بی‌معناست. هیچ عقل سلیمی به مسائل فلسفی پاسخ نمی‌دهد و نقد فیلسوفان به عقل سلیم را نمی‌توان - مثل مور - با تکرار دیدگاه‌های عقل سلیم پاسخ گفت. بازی زبانی روزمره همان‌جاست که استعمال کلمات یقینی درباره اشیاء یقینی از آغاز و

بی‌تردید پذیرفته شده باشد.<sup>۹</sup> دکارت نیز در ادعای شک مطلق بر خطاست، چرا که خود شک و یقین فعالیت‌هایی است که در بازی‌های زبانی برایشان قواعدی وضع شده است و آنگاه معنا دارند که منطبق با قواعد باشند. فی‌المثل آدمی تا یقین نداشته باشد که شک کردن فعلیتی است معنادار، نمی‌تواند شک کند. شکاک مطلق کسی است که وارد هیچ بازی زبانی نمی‌شود و لذا هیچ چیز نمی‌گوید چون زبانی برای گفتن ندارد، بلکه در هیچ چیز شک نمی‌تواند کند چون به چیزی یقین ندارد. آموختن بازی زبانی، مستلزم گردن نهادن به احکام بسیاری است که همواره می‌توان در آنها تردید کرد. آدمی زاده می‌شود و از آدمیان دیگر می‌آموزد که چه نام دارد و نام اشیاء دیگر چیست و اینها جمالی با یقین ملازم‌اند. یقینی که البته از راه‌های فلسفی حاصل نشده و ثمره «باور کردن» چیزها از

طریق «اقتناع» است. فاعل شناسای (Subject) دکارت نزد ویتگنشتاین رضایت می‌دهد تا آموخته‌ها و دانسته‌های خود را فی‌الجمله معتبر بداند و سودای محال فرا رفتن از سخن زمانه را از سر بیرون کند. اساس همه سخنان ویتگنشتاین درباره یقین، فرض وجود بازی‌های زبانی هم‌عرض و هم‌ارز است. در نظر او همه بازی‌های زبانی به یک میزان در معرض شک‌اند و هیچ قضیه‌ای - حتی قضایای ریاضی - قطعیتی بیش از سایر قضایا ندارد. گزاره  $۱۲ \times ۱۲ = ۱۴۴$  مسلماً درست است اما در بازی زبانی ریاضیاتی که پذیرفته‌ایم همواره این امکان هست که همه آدمیان در این باره گرفتار توهم باشند و روزی اشتباه بودن آن گزاره معلوم شود. از این روست که بازی زبانی عالم مدرن هیچ ترجیح معرفت‌شناسانه‌ای بر دیگر بازی‌های زبانی ندارد. «بدویانی» که به جای فیزیکدان بر غیبگو تکیه می‌کنند به صحت عمل خود یقین دارند و «غلط» خواندن بازی زبانی آنان، مبنا قرار دادن و اصالت دادن به بازی زبانی انسان متجدد و «مقابله»‌ای بی‌اساس با بازی‌های زبانی دیگر است.

به این طریق، یقین مطلق در پی شک مطلق از دایره امکان بیرون می‌شود. حقایق مختلف‌اند و بیش از آن تناقض و تنافر دارند که بتوان آنها را مظاهر حقیقت واحدی دانست که خود را به درجات مختلف در بازی‌های زبانی بی‌شمار متجلی می‌سازد. داوری درباره صحت و سقم بازی‌های زبانی تنها وقتی میسر می‌شود که کسی بالاتر و برتر از هر بازی زبانی بایستد و از منظر جاودانگی و با ترازوی حقیقت مطلق، حکم کند.

بررسی و ستجش لوازم نظریه ویتگنشتاین درباره یقین مجالی دیگر می‌طلبد، این قدر باید اشاره کرد که بعضی مدعیات متفکران پست‌مدرن - از جمله ژان فرانسوا لیوتار - متأثر از ویتگنشتاین و نسبی‌نگری خاص او بوده است. واقع این است که این نظریه رد برنامه روشنگری را به دنبال دارد. دیده‌ای که روشنی را

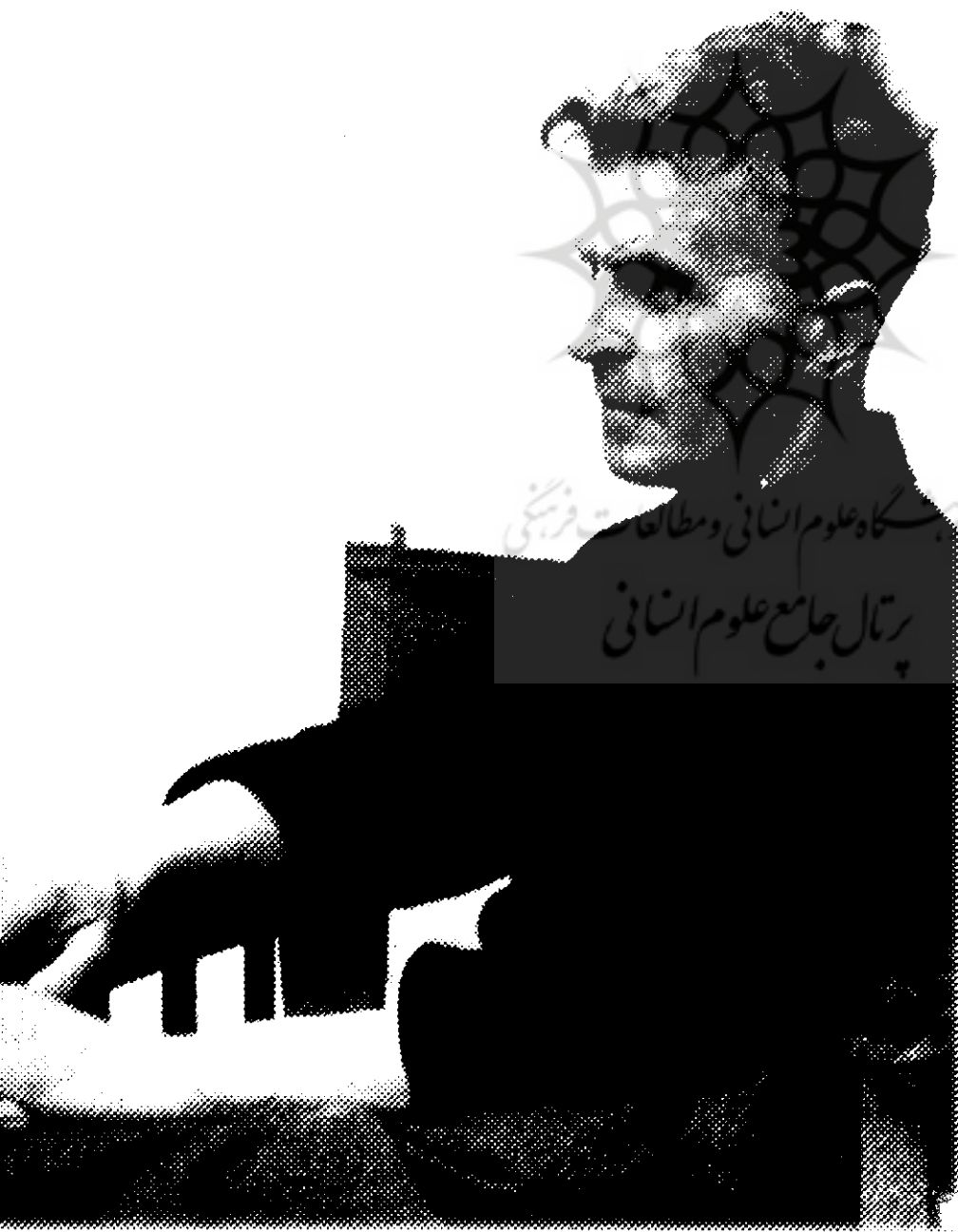


از تاریکی بازشناسد از آن هیچ انسانی نیست و چه بسا نتوان خارج از چشم‌انداز محدود و نسبی از روشنی و شناخت سخن گفت. اما آیا به این ترتیب، نظریهٔ بازی‌های زبانی وجهی از «چشم‌اندازنگاری» (Perspectivism) نیست و با همان مشکلاتی روبه‌رو نمی‌شود که قائلان به اصالت چشم‌انداز و منظر خاص لاجرم باید حلشان کنند؟ از آن مشکلات یکی این است که قول به ناممکن بودن شناخت مطلق و تأیید محدود بودن انسان در سخن زمانهٔ خویش، خود قولی است مطلق و حکمی از جانب فرد محدود برای بی‌نهایت زمان و مکان گذشته و آینده. اما گویا برای هر حکمی دربارهٔ عالم بشری، باید به ذاتی مشترک در انسان‌ها قائل شد وگرنه ما را با مثلاً سقراط چه نسبتی است که از جانب او وکیل شده محدودیت و نسبییت شناختش را اعلام کنیم؟ و این قولی است که قائلان به چشم‌انداز نمی‌پذیرند. این اشکال را به انحاء مختلف پاسخ گفته‌اند، مثلاً بعنوان یک راه‌حل تفکیک بین عوالم مقال و لایه‌های معنایی و زبانی را پیشنهاد کرده‌اند اما ظاهراً این پاسخ اشکالی نظریهٔ نسبی بودن کامل شناخت را کاملاً دفع نمی‌کند. بعضی فیلسوفان با ابتداء از ضرورت یقین مطلق، نظریهٔ ویتگنشتاین دربارهٔ یقین را ناپسندیده خوانده‌اند. پیتر کلاين، نظریه پرداز بحث‌المعرفه که به ممکن بودن یقین در شناخت معتقد است، می‌گوید در نظام ویتگنشتاین، یقینی بودن یک باور بر اساس نقشی است که آن باور در مجموعهٔ باورهای ما دارد. ناپسندگی این نظریه وقتی آشکار می‌شود که آن را با معیار یقین مطلق بسنجیم. در این نظریه یقین در بازی‌های زبانی مختلف، وجوه مختلفی دارد و بر اساس قواعد بازی به دست می‌آید؛ اما خارج از این یقین‌های نسبی محدود جزئی، یقین مطلق در میان نیست.<sup>۱۰</sup>

در هر حال، یقین مطلق خواه ممکن و خواه محال،

نیاز فکر انسان است و بحث‌های فلسفی دقیقی می‌طلبد. تشخیص تفاوت و تکثر بازی‌های زبانی، قدر و ارج بسیار دارد اما فیلسوف ناگزیر باید یک بازی زبانی را بر دیگران ترجیح دهد و ارزش شناختی برای آن قائل شود، وگرنه جز توصیف پدیده‌ها کاری از او بر نمی‌آید. با قبول این نظریه، فیلسوفان و بلکه همهٔ آدمیان باید بازی‌های زبانی موجود را بپذیرند و اگر بازی‌های زبانی تازه‌ای شکل گرفت به قواعد آن هم عادت کنند. در این صورت، پرسش از علت پدید آمدن هر بازی زبانی و نسبت آن با انسان، نابه‌جا خواهد بود.

نکتهٔ دیگری هم هست که شکاکان و نسبی‌انگاران با غفلت از آن بخش عظیمی از توانایی بشر را انکار کرده‌اند. مسلم است که همواره می‌توان در هر چیز شک ورزید، اما این امکان را شاید بالضروره نباید در جهت نفی یقین تفسیر کرد. شک ورزیدن یکی از امکانات بی‌شمار ذهن آدمی است و به جنبه‌ای از فکر مربوط می‌شود که در فعالیتهای شناختی دیگر نیز نمود دارد. در تعقل، علم و چهل و یقین و شک با هم است و از درآمیختن اینهاست که تفکر، این خلق عالمی نامتناهی در دلی جهان، پدید می‌آید. آدمی می‌تواند به



فلان چیز دانا باشد یا به فلان چیز چهل داشته باشد؛ هنر ذهن آنجاست که در این علم و چهل تسلسل می‌آورد و ممکن می‌کند که به علم و چهل نیز علم یا چهل داشته باشیم و به خود این علم یا چهل نیز، و این رشته تا بی‌نهایت می‌رود. شک ورزیدن اعلام چهل است و البته در هر علمی می‌توان «منطقاً» از امکان چهل سخن گفت و آن تسلسل را در کار آورد. اما بیکرانگی امکان عقلی یک امر است و ضرورت علم یقینی امری دیگر. چه بسا هر نظریه‌ای که با توسل به «امکان» شک، از نسبی بودن مطلق شناخت دفاع می‌کند، گرفتار خطی از این دست باشد.

\*\*\*

در هر حال میدان بحث در این موضوع فراخ است و دلایل له و علیه رأی ویتگنشتاین، فراوان. طالبان تأمل در این باره، ناگزیر باید به سخنان خود وی رجوع کنند و متن این فیلسوف را به گفتگو وادارند.

یادداشت‌های ویتگنشتاین درباره یقین با عنوان اصلی Über Gewissheit و عنوان انگلیسی On Certainty در ترجمه آنسکام و پاول، در ۱۹۶۹ منتشر شده است. خوشبختانه ترجمه فارسی متینی از این اثر بر اساس متن آلمانی - انگلیسی به قلم آقای مالک حسینی منتشر شده و این امکان فراهم آمده است تا خوانندگان فارسی‌زبان، نکته‌سنجی‌های هوشمندانه و تدقیق‌های فیلسوفانه ویتگنشتاین در این موضوع را بنگرند و به زبان مادری خود درباره آن بیندیشند.

یادداشت‌ها:

۱. لودویگ ویتگنشتاین در باب یقین، شماره ۴۰۲، ترجمه مالک حسینی، نشر هرمس ۱۳۷۹.
۲. جرج ادوارد مور، «برهان عالم خارج»، ترجمه منوچهر بدیعی، در ارغنون، شماره ۷ و ۸، ص ۱۲۳-۱۴۷.
۳. ویتگنشتاین، همان، شماره ۱.
۴. *Tractatus Logico - Philosophicus*، نخست در

۱۹۲۱ در مجله آلمانی *Annalen - der Naturphilosophie* و با نام آلمانی *Logisch - Philosophische Abhandlung* به چاپ رسید. ترجمه انگلیسی آن با مقدمه‌ای از برتراند راسل در ۱۹۲۲ منتشر شد. در زبان فارسی دو ترجمه از این اثر بر اساس متن اصلی آلمانی چاپ شده است، یکی در ۱۳۶۹ از دکتر محمود عبادیان، دیگری در ۱۳۷۱ از دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. اثری که نشانی از وضع انتقالی بین دوره اول و دوم فلسفه ویتگنشتاین دارد، *Lecture on Ethics*، سخنرانی او در ۱۹۲۹ در دانشگاه کمبریج است که به انگلیسی ایراد شده و نخست در ۱۹۶۵ در نشریه *Philosophical Review* به چاپ رسیده است. ترجمه فارسی این سخنرانی به قلم آقای مالک حسینی در مجله ارغنون، شماره ۱۶، تحت عنوان «خطابه‌ای در باب اخلاق» منتشر شده است.

5. *Tractatus Logico - Philosophicus*, 6.53.

6. *Ibid*, 6.5.

۷. *Philosophischen Untersungen*، الیزابت گرتروید آنسکام آن را با عنوان *Philosophical Investigations* در ۱۹۵۳ (دو سال پس از مرگ ویتگنشتاین) ترجمه و چاپ کرد. این اثر به فارسی ترجمه نشده است. از آثار دوره دوم فکر ویتگنشتاین، بخش‌هایی از کتاب *Culture and Value* با عنوان «تأملاتی در باب فرهنگ و هنر و ادبیات» با ترجمه آقای حسین پاینده در مجله ارغنون، شماره ۷ و ۸، به چاپ رسیده است. این اثر بصورت دوزبانه (آلمانی - انگلیسی) با ترجمه پیترو وینچ و ویراستاری فون رایب در ۱۹۸۰ در آکسفورد چاپ شد. همچنین *Bemerkungen über die Farben* با ترجمه خانم لیلی گلستان از متن فرانسه، و با عنوان در باره رنگها در ۱۳۷۱ (نشر مرکز) منتشر شده است. اصل آلمانی کتاب در ۱۹۷۷ در آکسفورد به همراه ترجمه انگلیسی آن با عنوان *Remarks on Colour* و در ۱۹۱۴ در فرانکفورت به چاپ رسید.

۸. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۸۶.

9. Anders Wedberg, *A History of Philosophy*, Vol 3. tr. Bergljot Wedberg oxford 1984. pp 334-336.

10. Peter D. Klein, "Certainty", in *a Companion to Epistemology*, ed Jonathan Dancy & Ernest Sosa, Oxford. 1997.

## روزنه‌ای به کجا؟

روزنه‌ای به روشنی

به انتخاب حسین رضا یاقریزاده بیونی

انتشارات هرمس، چاپ اول، ۱۳۷۹



روزنه‌ای به روشنی از کتاب‌هایی است که به تازگی منتشر شده و موضوع آن بنا به آنچه روی جلد کتاب آمده شعر اجتماعی ایران در قرن بیستم است. هر چند بنا به سباحت و سازه‌ای که کتاب دارد به نظر می‌رسد بیشتر از اینکه شعر اجتماعی ایران باشد، شعر «شاعران اجتماعی» است.

کتاب روزنه‌ای به روشنی به عنوان پیشگفتار، مقاله‌ای چهل و دو صفحه‌ای از خانلری دارد. این مقاله در سال ۱۳۴۱ نوشته شده و برای اولین بار در سال ۱۳۴۴ در مجله سخن به چاپ رسید. و عجیب است اگر ما به عنوان پژوهشگر بعد از نزدیک به چهل سال حرفی بیشتر از آن مقاله نداشته باشیم، بویژه که این چهل سال و شاعران آن خود از موضوع تحقیق باشند!

بعد از مقاله خانلری که به جای پیشگفتار کتاب آمده شرح حال چهل و چهار شاعر با نمونه‌هایی از اشعار آنها تسلسل شدت است. اولین شاعر محمدتقی ملک‌الشعرا بهار است. شرح حال بهار بدون ادامه در صفحه ۳۱